



# نیم نگاهی به شعر «مهتاب» نیما یوشیج

## و «شبتاب» کلیله و دمنه

نصرت الدین محمدی کرسفی

کارشناس ارشد ادبیات

در پایان زندگی هر دو، این معنا را در می‌یابیم که هر دو خود را قربانی اعتقاد راستین و مسوولیت پیامبرگونه می‌سازند. درد اجتماع و دیگران، درد آزادی خواهی و بیدارسازی، درد امر به معروف و نهی از منکر، درد یک روح بیدار و پاک در وجود هر دو جوانه می‌زند، می‌روید و می‌بالد و سرانجام آن دو را قربانی خویش می‌سازد. بنابر این نقش نیما و مرغ در این دو اثر یکسان است.

۱-۲- مردم هیچ‌گاه، آن‌گونه که نیما می‌خواهد، او را در نمی‌یابند. و در طول پنج دهه‌ی عمر او که با نماد «شب» از آن یاد می‌شود، مردم همیشه در خواب‌اند. و شب عمر او به پایان می‌رسد، ولی خبری از بیداری آن‌ها به میان نمی‌آید. و غم آن خفتگان، خواب در چشم ترش می‌شکند و «صبح» را به هم‌دردی او وا می‌دارد. در حکایت «شبتاب» هم بوزینه‌ها هیچ توجهی به «مرغ» ندارند، و فریاد او به خودش باز می‌گردد. در هر دو اثر، مردم و بوزینه‌ها، سرشان در لاکشان خزیده است، و توجهی به فراخوان فریادگر آزادی نمی‌کنند. هیچ احساس مسوولیتی در قبال سرنوشت خویش ندارند. آن‌جا بوزینه‌ها در آتش می‌دمند و این‌جا مردم در خواب به سر می‌برند. و این هر دو یک معناست در دو تعبیر و اصولاً مردمی که پیامبر و هدایت‌گر زمان خویش را نشناسند و از او تبعیت نکنند بی‌شبهت به بوزینه نخواهند بود. از این‌روی مردمی که در شعر «مهتاب» به آن‌ها اشاره رفته، با بوزینه‌های حکایت «شبتاب» در یک طراز قرار می‌گیرند و هر

گردی... مرغ سخن وی نشنود و از درخت فرو آمد تا بوزنگان را حدیث یراعه بهتر معلوم کند. بگرفتند و سرش جدا کردند.<sup>۱</sup> اگر نوع ادبی، قالب سخن، درون‌مایه و نوع نگاه پدیدآورندگان این دو اثر ادبی را به یک‌سو نهمیم، همانندی‌های زیادی در زمینه‌ی شخصیت‌پردازی، زمینه‌ی فضا و جو، حوادث و تجارب و گفت‌وگوها و... مشاهده می‌شود که در زیر به پاره‌یی از آن‌ها برای داوری خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ اشاره می‌شود:

### ۲- شخصیت‌ها

۱-۱- اولین چیزی که در مقایسه‌ی این دو اثر ادبی، جلب توجه می‌کند، همانندی شخصیت‌ها و قهرمانان است. گرچه در شعر نباید به شناخت عناصر داستان پرداخت، لکن در جهت مقایسه‌ی هر چه بهتر و پیداکردن رگ و ریشه‌های تأثیر و تأثر این دو اثر، می‌توان به آن اشاره کرد. شعر «مهتاب» تابلوی نقاشی زندگی نیما و عصر و زمانه اوست. مردی که در شب زاده می‌شود، در انتظار صبح در دل شب می‌ماند و می‌پاید. در نهایت با پای آبله بسته می‌رود. نیما و مرغ داستان «شبتاب» بسیار به هم می‌مانند. آن مرغ نیز مثل نیما تلاش می‌کند تا بوزینه‌ها را به آتش واقعی راهنمون شود و از توجه به شبتاب و دمیدن بر آن، باز دارد. هر دو، چه نیما و یا مرغ شاخسار خود را مسوول بیداری می‌دانند. و در این راه دین بزرگی برگردن خویش احساس می‌کنند. احساس مسوولیتی از آن دست که برای ادایش می‌توان از جان مایه گذاشت. همان‌گونه که

### □ ۱- در آمد

آیا شعر «مهتاب» سایه روشنی‌ست، از حکایت تمثیلی «شبتاب» در کتاب معروف کلیله و دمنه، آن‌گاه که در مخیله‌ی نیما یوشیج باز آفریده می‌شود؟ باز آفرینی داستان‌های کهن چنان‌که در شعر «حسنک امین» (به اقتفای «حسنک وزیر» تاریخ بیهقی «ویژه‌نامه‌ی بیهقی» حافظ شماره‌ی ۳۰) آمده بود، کاری کارستان و شایان است؛ اما این باز آفرینی‌ها همیشه آشکار نیست. وقتی شعر «مهتاب» نیما یوشیج را با حکایت تمثیلی «شبتاب» از کتاب کلیله و دمنه مقایسه می‌کنیم، تشابهات فراوانی میان این دو اثر ادبی خودنمایی می‌کند. به نظر نمی‌رسد این نزدیکی و مشابهت‌ها چیزی از نوع «توارد» بوده باشد. به احتمال زیاد، نیما تحت تأثیر این حکایت بوده است. در این‌جا حکایت «شبتاب» نقل می‌شود تا زمینه‌ی داوری و مقایسه فراهم آید:

«چون شاه سیارگان به افق مغرب خرامید و جمال جهان آرای را به نقاب ظلام بیوشانید، سپاه زنگ به غیبت او بر لشکر روم چیره گشت و شبی چون کار عاصی روز محشر در آمد. باد شمال عنان گشاده و رکاب گران کرده بر بوزنگان شبیخون آورد. بیچارگان از سرما رنجور شدند. پناهی می‌جستند، ناگاه یراعه‌یی دیدند در طرفی افکنده، گمان بردند که آتش است. هیزم بر آن نهادند، می‌دمیدند. برابر ایشان مرغی بود بر درخت و بانگ می‌کرد که: آن آتش نیست. البته بدو التفات نمی‌کردند. در این میان مردی آن‌جا رسید، مرغ را گفت: رنج مبر که به گفتار تو یار نباشند و تو رنجور

دو سرمازدگان زمانه‌اند.

۳-۱- در شعر «مهتاب»، «صبح» در حالت Personification، هم‌دم و غم‌خوار نیما است. و از او می‌خواهد با دم مسیحایی صبح، خواب زندگان شب را بیدار سازد. و در این‌باره (یعنی بیداری مردم)، حتمی در کار نیست. چرا که صبح هم از بیداری مردم ناامید است و نیما را یاری می‌کند. در داستان «شبتاب» نیز، مرد راهگذر، یاری‌گر و غم‌خوار مرغ است و از او می‌خواهد که برای بیداری بوزینه‌ها سعی نکند چرا که گوششان بدهکار فریاد مرغ نخواهد بود. بنابراین صبح نگران بیداری مردم است مثل نیما، و مرد راهگذر هم ناامید از بیداری بوزینه‌ها. با این تفاوت که در شعر «مهتاب» کورسوی امید. در اعمال همه‌ی ناامیدی‌ها در دل نیما و «صبح» روشن است. ولی در این‌جا مرغ امیدوار است و مرد رهگذر ناامید. در نتیجه همدردی «صبح» با نیما بی‌شبهت به دل‌سوزی مرد راهگذر به‌حال مرغ نیست.

### ۳-زمان

همان‌گونه که در متن نقل شده از کلیله و دمنه پیداست، زمان حادثه و داستان، شب است. شبی سیاه‌تر از کارهای روز محشر. آیا شب شعر «مهتاب» سایه‌ی شوم همان شب نیست؟: «می‌تراود مهتاب، می‌درخشد شبتاب، نیست یک‌دم شکند خواب به چشم کس و لیک...». ظلمت شب شعر «مهتاب» قرینه‌ی ظلمت شب حکایت «شبتاب» است. و از آن نیز دیجورتر، دل‌گیرتر، و پر وهم‌تر.

شبی‌ست که تاریکی‌اش آن‌چنان سایه گسترده است که نور ماه با تمام سبک سیری‌اش، مثل پای شاعر آبله گرفته است و نمی‌تواند بتابد. بلکه می‌تراود- همانند زه آبی از کوزه‌ی سفالی ماه تراوش می‌کند. بنابراین سایه روشن نور ماه، سپیدی دندان‌های مرده‌بی‌ست در عمق دخمه‌ی تاریک وهم. حال در این میانه آن‌چه چهره‌پردازی می‌کند جز شبتاب نیست. آه! با نور شبتاب کدامین چشم انداز را می‌توان به نظاره نشست؟

### ۴- سخن آخر

نیما یوشیج این شعر را در سال ۱۳۲۷ می‌سراید. یأس و ناامیدی نیما با شعر «روی جدارهای شکسته» در سال ۱۳۲۶ آغاز شده بود. در سال ۱۳۲۷ با سرودن شعر «مهتاب» به اوج می‌رسد. این ناامیدی نیما در سال ۱۳۲۸ با سرودن شعر «سوی شهر خاموش» رو به تقلیل می‌نهد.

ذهن نیما جویای اشکال عینی و طبیعی‌ست تا از آن طریق به ارائه‌ی جلوه‌های ذهنی خویش به‌پردازد. و مفاهیم نمادین- اجتماعی و سیاسی را ترسیم نماید. از این روی، حکایت تمثیلی «شبتاب» سوژه‌ی بسیار مناسبی بوده است، تا نیما یوشیج شب زمانه‌اش را در بستر آن نقاشی نماید. به نظر می‌رسد خودآگاه و یا ناخودآگاه، تحت تأثیر حکایت «شبتاب» قرار می‌گیرد. آن‌گاه که حکایت «شبتاب» در ناخودآگاهی می‌دود و رنگ و لعاب نیمایی به خود می‌گیرد، از آن پس با پوششی از نماد با درون‌مایه‌ی اجتماعی و سیاسی، به شکل شعر «مهتاب» پدیدار می‌شود.

بنابر این احتمال می‌رود «مهتاب» بازآفرینی «شبتاب» است. ■

### منابع

- ۱- ترجمه‌ی کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، چ دهم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- جویبار لحظه‌ها، محمد جعفر یاحقی، چ پنجم، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۸۲.
- ۳- خانه‌ام ابری‌ست، دکتر تقی‌پور مدار، چ دوم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۱.
- ۴- گزیده‌ی اشعار نیما یوشیج، انتخاب و شرح محمد ایوبی، نشر قطره، تهران

## یادنامه‌ی منظوم ابن امین

از شاعرانی که اشعار ایشان درباره‌ی زنده‌یاد استاد سید علینقی امین (ابن امین) در ماهنامه‌ی حافظ یا در یادنامه‌ی استاد به کوشش جناب آقای احمد نیکوهمت چاپ نشده است، استدعا داریم، نسخه‌ی نهایی اشعار خود را برای چاپ در کتاب «یادنامه‌ی منظوم» زنده‌یاد استاد امین که آخرین مراحل چاپی خود را می‌گذرانند، به آدرس دفتر مجله‌ی حافظ به نام این‌جناب دکتر محمدرضا بیگدلی ارسال دارند.

دنباله‌ی صفحه‌ی ۶۱

## ابوالفضل و کیلی قمی

ناگاه از جهان به جنان شد سخنوری  
مردی ادیب صاحب دیوان و دفتری  
پیوست روح او به‌خدا در گه نماز  
در سوک او سیاه به بر کرد کشوری  
شب‌ها نخفت تا به‌سحر بهر دین حق  
از دیده برفشانند بسا در و گوهری  
با اشک و خون نوشت به اوراق دفترش  
شعری لطیف و موعظه‌ی روح پروری  
مویس سپید شد به ره دانش و هنر  
الحق که بود مرد ادبی سخنوری  
آثار طبع او که همه بی‌نظیر بود  
مدح رسول بود ز کلک فسونگری  
مردی فقیه بود و ادیب سخن‌شناس  
با نظم و نثر مانده از او چامه‌ی تری  
کارش مدام خدمت یاران خویش بود  
فکرش گره‌گشایی از کار مضطری  
آن آیت امین به جنان رفت از جهان  
گویی غروب کرد از این دهر اختری  
دانی و کیلی این‌که گناهی نکرده بود  
رفت و نداشت واهمه از صبح محشری

ماهنامه‌ی حافظ

را با یک تلفن

مشترک شوید.

تلفن:

۶۶۹۶۸۴۸۸